بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 08/09/93

جلسه 1075

بحث راجع به شبهه مصداقیه خروج از محل ابتلاء بود، عرض کردیم طبق مبنای آقای صدر ما چون شک داریم در جریان اصل در آن طرف مشکوک پس جریان اصل قابل وصول به مکلف نیست، چون شاید فی علم الله آن طرف مشکوک مصداق طرف خارج از محل ابتلاء باشد و اصل در او جاری نشود، شک که بکنیم در جریان اصل در آن طرف مشکوک عرف می گوید چون جریان اصل در آن طرف مشکوک واصل به مکلف نیست ترخیص فعلی در مخالفت قطعیه لازم نمی آید ولو اصل در آن طرف مشکوک فی علم الله جاری بشود و اصل در طرف معلوم الابتلاء هم جاری بشود ولی چون عملا مکلف نمی تواند به آن اصل مشکوک استناد کند لذا عملا ترخیص فعلی قابل استناد در مخالفت قطعیه به وجود نمی آید، یعنی علم پیدا می کنیم به عدم معارض برای این اصل معلوم الابتلاء، آنی که معارض اصل در این طرف معلوم الابتلاء هست اصل واصل هست، اصل طهارت در آن طرف مشکوک الابتلاء چون واصل نیست به مکلف علم داریم که معارض نیست با اصل جاری در این طرف معلوم الابتلاء.

کلام عجیب من السید الصدر

و لکن یک عبارتی از آقای صدر نقل شده که واقعا عجیب است، ایشان فرموده اند که ما یک کبرایی را بیان کرده ایم و آن این است که شک در معارض متصل چه به نحو شبهه مفهومیه و چه به نحو شبهه مصداقیه عند العقلاء به او اعتناء نمی شود، اگر ما از مولا یک کلامی شنیدیم مثلا اکرم کل عالم، بعد شک کردیم که آیا این کلام معارض متصل داشت یا نداشت ما اینجا اعتناء به این شک نمی کنیم، یا اگر کلام مولا یک خطاب متصلی داشت مثلا اکرم کل عالم و لاتکرم الفساق، شک بکنیم زید که عالم هست فاسق است یا فاسق نیست که می شود شبهه مصداقیه معارض متصل- چون اکرم کل عالم با لا تکرم الفساق به نحو عموم من وجه با هم تعارض دارند، زید عالم که مشکوک الفسق است می شود شبهه مصداقیه معارض متصل- اینجا هم به این شک اعتناء نمی کنیم، کأنّه یک اصل عقلائی هست که شک در معارض متصل یا شبهه مصداقیه معارض متصل اصل عقلائی این است که بناء می گذارند بر عدم معارض و عمل می کنند به آن خطاب معلوم مثل اکرم کل عالم.

و در ما نحن فیه ایشان فرموده که ما شک داریم آیا این اصل طهارت در طرف معلوم الابتلاء معارض دارد یا ندارد، اگر فی علم الله آن طرف مشکوک الابتلاء مصداق طرف خارج از محل ابتلاء باشد خوب این اصل طهارت در معلوم الابتلاء معارض ندارد، اگر آن طرف مشکوک الابتلاء فی علم الله داخل در محل ابتلاء باشد اصل طهارت در او معارض خواهد بود با اصل طهارت در این اناء معلوم الابتلاء، می شود شبهه مصداقیه معارض متصل.

حالا چرا تعبیر می کند به معارض متصل؟

چون کل شئ طاهر خطاب مشترک است، و اگر هر دو طرف را بگیرد مقید لبی متصل دارد که نباید خطاب اصل ترخیص بدهد در مخالفت قطعیه علم اجمالی، پس نباید هر دو اصل جاری بشوند در دو طرف علم اجمالی، یک قرینه لبیه متصله است و هو ارتکاز العقلاء که مانع می شود از شمول خطاب اصل طهارت نسبت به دو طرف علم اجمالی، می گوید لااقل یکی از این دو اصل طهارت نباید جاری بشوند، آنوقت این می شود عملا معارض متصل، چون این ارتکاز عقلاء متصل است لبا به خطاب اصل و جلو جریان اصل را در هر دو طرف علم اجمالی می گیرد، مقتضی خطاب اصل که من در طرف الف جاری بشوم با مقتضی خطاب اصل که می گوید در طرف ب جاری بشوم با هم تعارض می کنند، چون ارتکاز عقلاء می گوید در هر دو طرف نباید جاری بشود، وقتی ارتکاز عقلاء می گوید اصل طهارت نباید در هر دو طرف جاری بشود اگر هر دو طرف داخل در محل ابتلاء باشند مقتضی ظهور خطاب اصل طهارت که می گوید من در طرف الف جاری می شوم تعارض می کند با ظهور این خطاب در اینکه در طرف ب جاری بشوم، خوب این شد معارض متصل، یعنی بخاطر یک مانع لبی متصل ما نمی توانیم بگوئیم اصل طهارت هر دو طرف علم اجمالی را می گیرد.

حالا آن طرفی که مشکوک الابتلاء هست شبهه مصداقیه این معارض متصل است یعنی اگر داخل در محل ابتلاء بود می شود مصداق این معارض متصل، اگر خارج از محل ابتلاء بود مصداق این معارض متصل نیست، ایشان فرموده اند در شک در معارض متصل ولو به نحو شبهه مصداقیه معارض متصل بناء عقلاء بر عدم اعتناء به این شک است.

اقول: این مطلب عجیبی است، کدام بناء عقلاء؟ بله! یک وقت معارض تباین دارد مثل اکرم کل عالم احتمال می دهیم مولا بعدش گفته ولاتکرم ایّ عالم، اینجا بله، چون خلاف طریق محاوره است سخن متناقض گفتن، (مقرر: اینجا بناء عقلاء بر عدم معارض متصل است)، اما یک وقت معارض به نحو عموم من وجه است مثل اکرم العالم و لاتکرم الفساق، اینجا کجا بناء عقلاء بر عدم معارض متصل است؟ شک بکنیم مولا که گفت اکرم کل عالم بعدش گفت لاتکرم الفساق یا نگفت، یک وقت سکوت راوی کشف می کند که مولا بیش از اکرم کل عالم چیزی نگفت این حرفی نیست، چون شهادت سکوتیه راوی می گوید معارضی از مولا صادر نشد، اما فرض این است که در ما نحن فیه بحث معارض لبی است که ارتکاز عقلاء است، اصلی ندارد بگوئیم چون راوی معارض متصل را نگفت پس معارض متصل وجود ندارد، معارض متصل یعنی وجود قرینه نوعیه حالیه، احتمال قرینه نوعیه حالیه چیزی نیست که بشود با سکوت راوی آن را نفی کرد.

و در شبهه مصداقیه معارض متصل اشکال به ایشان بیشتر است، در مثال اکرم کل عالم که شک کنیم که مولا بعدش گفت لاتکرم الفساق یا نگفت این می شود شک در اصل معارض متصل، به نظر ما اینجا اصلی نداریم که نفی کند وجود این معارض متصل را مگر شهادت سکوتیه راوی، و الا اگر حدیث نسخه بدل داشت ما نمی توانیم نفی کنیم وجود این معارض را، اگر احتمال عقلائی بدهیم در کنار اکرم کل عالم آمده بود و لاتکرم الفساق که نسبت عموم من وجه است چون نسخه بدل هست نمی دانیم حدیث چگونه بوده است چگونه نفی کنیم وجود معارض متصل را در مورد عالم فاسق، (مقرر: فکیف بالقرینة النوعیة الحالیه)، اما اشد من ذلک اشکالا در شبهه مصداقیه است که این خبر آمده که اکرم کل عالم و لا تکرم الفساق، نمی دانیم زید فاسق است یا عادل، کجا بناء عقلاء بر این است که بگویند شبهه مصداقیه معارض متصل است اعتناء نمی کنیم به این شک بلکه عمل می کنیم به اکرم کل عالم؟ آقا! وقتی این خطاب حجت نیست بعد از تعارض مگر در وجوب اکرام عالمی که فاسق نیست، چون در مورد اجتماع تعارض می کنند و تساقط می کنند، مقدار حجیت اکر م کل عالم و لاتکرم الفساق این می شود که اکرم کل عالم لیس بفاسق، کبرای جعل معلوم شد، چگونه در شبهه مصداقیه این کبرای جعل که زید عالم مشکوک الفسق است من تمسک کنم به این کبری؟

پس بهتر این بود که ایشان کما اینکه از برخی عباراتش هم استفاده می شود همانجوری که ما تقریب کردیم تقریب کنند، بگویند اصل در طرف مشکوک الابتلاء تا واصل نشود علم داریم به اینکه معارض نیست، زیرا معارض اصلِ در این طرف معلوم الابتلاء اصل واصل در طرف دیگر هست نه اصل غیر واصل، چون عملا از جریان یک اصل غیر واصل ترخیص قابل استناد مکلف در مخالفت قطعیه لازم نمی آید.

بررسی شبهه مصداقیه خروج از محل ابتلاء طبق ملاک سوم و هو المختار

ملاک سوم در بحث خروج عن محل الابتلاء این است که گفتیم ارتکاز عقلاء مناقضه نمی بیند در جریان اصول ترخیصیه در اطراف علم اجمالی اگر یک طرفش خارج از محل ابتلاء باشد، طبق این ملاک که مختار ما هست در شبهه مصداقیه خروج از محل ابتلاء هم ارتکاز واضح مناقضه وجود ندارد، ما یک ارتکاز واضحی در ذهنمان نیست که عقلاء منع کنند از جریان اصول در اطراف، چون اگر هر دو طرف معلوم الابتلاء بود ارتکاز عقلاء این بود که ترخیص در ارتکاب هر دو طرف نقض غرض هست، اما یک طرف مشکوک الابتلاء است ما همچنین ارتکاز واضح عقلائی نداریم که برفرض در هر دو طرف اصل جاری بشود این نقض غرض باشد، لذا ما تمسک می کنیم به عموم دلیل اصل مخصوصا کل شئ فیه حلال و حرام فهو لک حلال در این موردی که یک طرف شبهه مصداقیه خروج از محل ابتلاء هست.

{جواب سؤال: ما می گوئیم دلیل بر عدم جریان اصل ترخیصی در شبهه محصوره انصراف خطاب اصل است بخاطر ارتکاز مناقضه عقلائیه، در جائی که شبهه مصداقیه یا مفهومیه خروج از محل ابتلاء باشد (البته شبهه مفهومیه لدی العرف نه شبهه مفهومیه مکلف) ما ارتکاز واضح عقلائی بر مناقضه در اینجا نداریم، اگر هم ارتکاز مناقضه ای باشد واضح نیست، ارتکازی که واضح نیست بر خلاف عموم و اطلاق موجب انصراف عموم و اطلاق نمی شود}.

و هکذا کسانی که مثل آقای داماد و آقای زنجانی قائلند که صحیحه عبدالله بن سنان شامل شبهه محصوره هم می شود، فقط مخصص لفظی منفصل مثل یهریقهما و یتیمم در مائین مشتبهین و امثال آن تخصیص زده صحیحه عبدالله بن سنان را، خوب مخصص منفصل ما در جائی است که دو طرف علم اجمالی معلوم الابتلاء هست، "عن رجل معه إناءان فيهما ماء وقع في احدهما قذر لا يدري ايهما هو و ليس يقدر على ماء غيره قال يهريقهما و يتيمم" یا " عن رجل كان معه ثوبان فأصاب أحدهما بول و لم يدر أيهما هو و حضرت الصلاة و خاف فوتها و ليس عنده ماء كيف يصنع قال يصلي فيهما جميعا"، مورد این مخصصهای منفصل فرضی است که دو طرف علم اجمالی معلوم الابتلاء هستند، اما جائی که یک طرف مشکوک الابتلاء است ولو به نحو شبهه مصداقیه باقی می ماند تحت عموم صحیحه عبدالله بن سنان که کل شئ فیه حلال و حرام فهو لک حلال، یا کل شئ لک طاهر حتی تعلم انه قذر.

ذکر کلام من المحقق النائینی

بقی الکلام در مطلبی که مرحوم نائینی فرموده، ایشان فرموده گاهی خروج از محل ابتلاء شرعی است، نه عقلی و نه عرفی بلکه شرعی است، یعنی تارة فعل غیر مقدور عقلی است یا غیر مقدور عرفی است که این اینجا می شود خروج عن محل الابتلاء عقلا او عرفا که مرحوم نائینی فرمود علم اجمالی منحل می شود، ولی گاهی این فعل غیر مقدور شرعی است، مثل اینکه من علم پیدا کردم یکی از این دو آب که هر دو آب هم در منزل ما هست نجس شده، و همزمان یا حتی متأخرا علم تفصیلی پیدا کردم که این اناء الف غصبی است ملک غیر است، (حالا همزمان را بگوئیم که واضحتر است) ایشان فرموده خوب ما این اناء الف را یقینا نمی توانیم بخوریم یا با آن وضوء بگیریم، پس اصل ترخیصی در مورد آن لغو است جاری بشود بعد از علم به حرمت ارتکاب آن، لذا اصل ترخیصی در آن آب ب جاری می شود بلامعارض.

جواب السید الصدر عن النائینی قدهما

در بحوث گفته اند بالاخره این آب الف حالا که غصبی است اما اگر نجس هم باشد یا تا دو حرمت شرب پیدا می کند یا یک حرمت شدیده پیدا می کند به دو ملاک، چه اشکالی دارد که ما اصل مؤمن نسبت به آن حرمت زائده مشکوکه جاری کنیم، اگر این آب الف نجس باشد حرمت ثانیه ای دارد به ملاک حرمت شرب نجس یا حرمت شدیده ای دارد به ملاک حرمت شرب نجس، اصل مؤمن رفع ما لایعلمون تأمین می دهد از این حرمت زائده مشکوکه، تعارض می کند با اصل مؤمن در آن اناء ب و تساقط می کنند، ما دیگر نسبت به اناء ب اصل مؤمن بلامعارض نداریم، اگر این آب الف نجاستش یک اثر فعلی دیگری داشت مثل اینکه ملاقی داشت دستمان را به آن آب الف زده ایم اینجا که دیگر واضح است که اصل طهارت در این آب الف بخاطر اثبات طهارت ملاقی آن موضوع پیدا می کند، دیگر بحث حرمت شرب و حرمت وضوء تنها نیست با این آب الف که معلوم الغصب است، تا بگوئید اصل مؤمن اثر ندارد بعد از علم به حرمت شرب و وضوء از این آب الف، نه اصل طهارت برای نفی نجاست ملاقی آن جاری خواهد بود در صورتی که ملاقی داشته باشد، و لذا تعارض می کند با اصل طهارت در آن اناء ب.

جواب الاستاذ عن جواب السید الصدر

اقول: این کلام فی حد ذاته فرمایش خوبی است، اما از یک نکته غفلت شده است، و آن نکته این است که اصالة الحل در این آب الف جاری نیست، هر چی جاری باشد اما اصالة الحل در این آب الف جاری نیست، چون موضوع اصالة الحل این است که شئ لا تعلم انه حرام، "کل شئ لک حلال حتی تعرف انه حرام"، وقتی من یقین دارم شرب این آب الف حرام است چون علم تفصیلی دارم به اینکه ملک غیر است دیگر لا اعلم انه حرام نیست، بله! در رفع ما لایعلمون یعنی رفع حکم مجهول ممکن است بگوئید حرمت زائده این آب الف مجهول است، حرمت به ملاک غصب معلوم است حرمت به ملاک نجس مجهول است رفع ما لایعلمون را جاری می کنیم، نجاست این آب الف مجهول است "کل شئ لک طاهر" را در او جاری می کنیم برای اثبات طهارت ملاقی آن که تعارض می کند با کل شئ لک طاهر اناء ب، اما قاعده حل که در آب الف جاری نیست، لذا قاعده حل در آب ب جاری می شود بلامعارض، چون خطاب مختص به این آب ب خواهد بود، بقیه خطابها مشترکند، برائت، قاعده طهارت، استصحاب طهارت، همه اینها مشترکند، تنها خطاب مختص به آب ب اصالة الحل است که جاری می شود بلامعارض.

هذا تمام الکلام فی بحث الخروج عن محل الابتلاء.

ادامه جلسه 1075

شنبه 8/09/93

## یقع الکلام فی ملاقی بعض اطراف الشبهة

در ملاقی بعض اطراف شبهه فرض این است که ما ملاقی یک طرف معین داریم، یعنی می دانیم یکی از این دو آب نجس است و لباس ما ملاقات کرد با آب الف از این دو آب.

اما اگر ما ملاقا را نشناسیم که آیا آب الف بود یا آب ب او که محل بحث نیست، کسانی هم مثل آقای صدر که قائلند به وجوب اجتناب از ملاقی بعض اطراف شبهه ولی در ملاقی بعض غیر معین بعید است و وجهی ندارد که قائل به وجوب احتیاط بشوند، پس آنی که محل بحث است ملاقی بعض معین است از اطراف شبهه، نکته اش هم این است که ملاقی بعض غیر معین اصل طهارتش معارض ندارد، وقتی شما لباستان ملاقات کرده با یکی از این دو آب نمی دانید با کدام ملاقات کرده خوب اصل طهارت در این لباس نه با اصل طهارت در این آب الف تعارض می کند چون ترخیص در مخالفت قطعیه لازم نمی آید، چون شاید این آب الف ملاقا باشد، و نه با اصل طهارت در آب ب تعارض می کند، چون از جمع بین اصل طهارت در این ثوب و اصل طهارت در آن آب ب هم ترخیص در مخالفت قطعیه لازم نمی آید، چون شاید آب ب ملاقا باشد، پس اصل طهارت در این ثوب نه با اصل طهارت در آب الف تعارض دارد و نه با اصل طهارت در آب ب تعارض دارد، چون مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه نیست اگر اصل طهارت در هر دو جاری بشود، چون هر کدام از این اصلها را که جاری کنیم مثلا اصل طهارت در آب ب جاری کنیم با اصل طهارت در ثوب شاید اینها ملاقی و ملاقا باشند که حکمشان واحد است.

اما اینکه بگوئیم اصل طهارت در این ثوب معارض است با اصل طهارت در عدل الملاقای واقعی علی اجماله، این را ما قبلا عرض کردیم که اصل طهارت در عدل الملاقای واقعی علی اجماله اثر عملی ندارد تا جاری بشود، اصل طهارت باید در این آب الف جاری بشود تا اثر کند و بتوانم او را بخورم، یا اصل طهارت باید در آب ب جاری بشود تا اثر کند و بتوانم او را بخورم، اما اصل طهارت در یک عنوان اجمالی عنوان عدل ملاقا هذا الثوب اینکه اثر عملی ندارد، چون من با این اصل طهارت در عدل الملاقای علی اجماله نه می توانم آب الف را بخورم و نه می توانم آب ب را بخورم.

پس اصل طهارت در عنوان اجمالی عدل الملاقا اثر عملی ندارد و قابل استناد نیست در شرب این آب الف یا شرب این آب ب، اصل طهارت در این آب الف هم که با اصل طهارت در این ثوب جمعش و جریانش مستلزم ترخیص در معصیت نیست، و هکذا اصل طهارت در این ثوب و اصل طهارت در آب ب[[1]](#footnote-1).

### فیقع الکلام فی ملاقی بعض المعین من اطراف العلم الاجمالی:

آنهایی که قائلند به وجوب اجتناب از ملاقی بعض اطراف شبهه یکی از این سه بیان را می توانند برای اثبات مطلب خودشان بیان کنند، ما باید این سه مطلب را جواب بدهیم تا بتوانیم وفاقا للمشهور قائل بشویم به عدم وجوب اجتناب از ملاقی بعض اطراف شبهه:

وجه اول: این است که گفته می شود نجاست نجس که موجب می شود ملاقی اش متنجس بشود این از باب سببیت نیست بلکه از باب سرایت است، یعنی کأنه چطور اگر شما نجس را دو قسم بکنید یک نجس شد دو نجس و لذا اجتنب عن النجس که تا حالا موردش یک نجس بود خود اجتنب عن النجس تقسیم شد بر دو آب، مثلا شما علم اجمالی دارید یا این اناء صغیر نجس است یا این اناء کبیر اناء کبیر را دو قسم کردید، باید از هر سه اناء اجتناب کنید چون وجوب اجتناب از اناء کبیر از این به بعد می شود وجوب اجتناب از این دو اناء صغیر جدید، آن اناء صغیر اول هم که طرف علم اجمالی بود اناء صغیر سوم است لذا از هر سه باید اجتناب کنید.

ابنجا هم ممکن است کسی بگوید وقتی که شما لباست را می زنی به این آب الف اگر آب الف نجس باشد و ثوب شما را نجس کند همان اجتنب عن النجس که در آب بود تقسیم شد به آن آب و ملاقی آن آب که لباس هست، لذا گفته می شود آن علم اجمالی که ما پیدا کردیم که واجب است اجتناب کنیم از آب الف و آب ب وجوب اجتناب از آب الف را منجز کرد، وقتی آب الف ملاقی پیدا کرد وجوب اجتناب از این آب نجس خودش اقتضاء می کند که ما او را امتثال کنیم به اجتناب از ملاقی آن، چون همان اجتنب عن النجس است که می گوید از ملاقی نجس اجتناب کن، سببیت نیست که بگوید ملاقات نجس یک حکم دیگری و یک وجوب اجتناب دیگری را آورد روی ملاقی، و بعد بگوئید وجوب اجتناب دیگر مشکوک است، چون معلوم نیست که ثوب وجوب اجتناب داشته باشد چون شاید آب الف پاک بوده است، اما قائل به سرایت می گوید خود وجوب اجتناب از ملاقا کأنه بعد از حصول ملاقی دو قسم شده است یکی راجع به خود ملاقا است و دیگری راجع به ملاقی است، و امتثال او اقتضاء می کند اجتناب از ملاقی را ایضا، یعنی همان علم اجمالی به وجوب اجتناب از اناء الف یا اناء ب امتثالش به این است که از ملاقی اناء الف هم اجتناب کنیم.

1. - بعد از اینکه اصل طهارت در خود آب الف و آب ب محذور تفصیلی دارد علم تفصیلی داریم به بطلانش حالا یا عقلا علم تفصیلی داریم به بطلانش چون مستلزم ترخیص در معصیت است یا واقع نیست عقلائا، لذا نمی شود شارع هم جمع کند بین اصل طهارت در این آب الف و آب ب و هم جاری کند اصل طهارت در ثوب را که ملاقی بعض غیر معین است چون جمع بین اصل طهارت در آب الف و ب تعارض داخلی و محذور تفصیلی دارد کما بیناه، لذا اصل طهارت در ثوب می شود بلامعارض. [↑](#footnote-ref-1)